

مسلمانان جنوب قفقاز و طلیعه‌های روشنفکری روس‌گرا؛

درآمدی بر احوال و اشعار قاسم‌بیگ ذاکر جوانشیر (۱۷۸۴-۱۸۵۷ م. / ۱۲۳۶-۱۲۶۳ ش.)

سیدمهدی حسینی تقی‌آباد^۱

حسین حبیب‌زاده^۲

چکیده: قاسم‌بیگ «ذاکر» علی‌بیگ‌اوغلو ساری‌جالی (ساروجلو) جوانشیر، یکی از پدران بنیانگذار ادبیات مدرن در مناطق مسلمان‌نشین جنوب قفقاز در نیمه اول قرن نوزدهم است. او برادرزاده پناه‌علی‌خان، بنیانگذار خان‌نشین قراباغ بود. در این مقاله نویسندگان برآنند تا با بررسی زندگی قاسم‌بیگ، ارزش ادبی و نوآوری‌های او در زبان ترکی آذری را بررسی کنند و مضامین اصلی اشعار قاسم‌بیگ و تأثیر آن بر جریان روشنفکری پس از آن‌را بیابند. این تحقیق در حوزه پژوهش‌های تاریخی است، که با هدف توصیف و تبیین مسئله پژوهش مورد نظر صورت می‌گیرد و با اتخاذ رویکرد «مطالعه موردی» و با تمسک به روش تحلیل اسنادی- کتابخانه‌ای به بررسی سوالات مسئله پژوهش می‌پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که ذاکر، ضمن وابستگی به آموزه‌های شیعی، چندین عادت بحث‌برانگیز را در ادبیات مسلمانان جنوب قفقاز پایه‌گذاری کرد که مهم‌ترین آنها سنت روسوفیلی و هجو علمای دینی بود. این دو مقوله در سال‌های بعد به‌طرز شگفت‌آوری به دال‌های محوری روشنفکران مسلمان جنوب قفقاز تبدیل شدند و مسبب تغییرات مهمی در هویت مردم این منطقه شدند.

واژه‌های کلیدی: قاسم‌بیگ ذاکر، قفقاز، قراباغ، جوانشیر، روشنفکری.

۱. استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
mehdiabad@ut.ac.ir <https://orcid.org/0009-0006-5399-0716>

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانش اجتماعی مسلمین، گروه علوم اجتماعی اسلامی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
hosein.habibzade@ut.ac.ir <https://orcid.org/0009-0009-3207-6695>

Copyright: © 2020 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

Muslims of the South Caucasus and the Dawn of Pro-Russian Intellectualism;

An Introduction to the Life and Poems of Gasim bey Zakir Javanshir (1784-1857)

Seyed Mehdi Hosseini Taghiabad¹

Hosein Habibzadeh²

Abstract: Gasim bey “Zakir” Ali bey oglu Sarijali Javanshir, is one of the founding fathers of modern literature in the Muslim-populated parts of the South Caucasus in the first half of the 19th century. He was the nephew of PanahAli Khan, founder and first ruler of Karabakh Khanate. In this paper, the authors want to study the life of Gasim bey, and literary value and his innovations in the Azeri Turkish language, and to find out the main themes of Gasim bey’s poems. This research is in the field of historical research, which aims to describe and explain the research problem. Therefore, it examines the questions of the research problem by adopting a “case study” approach and relying on the method of documentary-library analysis. The results of this research show that Zakir, while deeply attached to Shiite teachings, established several controversial habits in the literature of the Muslims of the South Caucasus, the most important of which were the tradition of Russophilia and satire of religious scholars. These two categories surprisingly became the central signifiers of the Muslim intellectuals and elites of the South Caucasus in the following years, causing significant changes in the identity and cultural orientation of the people of the region.

Keywords: Gasim bey Zakir, Caucasus, Karabakh, Javanshir, Intellectualism.

1. Assistant Professor, Department of Regional Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author). mehdiabad@ut.ac.ir
 <https://orcid.org/0009-0006-5399-0716>
2. Master of Arts in Muslim Social Studies, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Iran. hosein.habibzade@ut.ac.ir
 <https://orcid.org/0009-0009-3207-6695>

۱. مقدمه و بیان مسئله

«قاسم‌بیگ پسر علی‌بیگ ساری‌جالی (ساروجلو)»^۱ از طایفه جوانشیر، مشهور به «قاسم‌بیگ ذاکر» همراه با ملاپناه واقف، فتحعلی آخوندوف (آخوندزاده) و خورشیدبانو ناتوان و برخی دیگر در زمره بنیان‌گذاران ادبیات نوین ترکی آذری است. ابداعات اسلوبی و محتوایی ذاکر تأثیرات زیادی بر شاعران بعد از وی گذاشته است، و از این‌رو او را در زمره پدران رئالیسم انتقادی جمهوری آذربایجان می‌شمارند. فقدان پژوهش‌های کافی در منابع فارسی در باب آراء و احوال قاسم‌بیگ از جمله اندیشه‌های انتقادی و تجددگرای او، همچنین نقش وی در تکوین ادبیات نوین ترکی آذری، درک ریشه‌های ادبی و فکری-اجتماعی پیدایش نسل اول روشنفکران ناسیونالیست-روس‌گرا و تجددخواه مسلمان جنوب قفقاز در قرن نوزدهم را برای مخاطب ایرانی دشوار کرده است. فرارفتن از چهره‌های سرشناسی مانند عباس‌قلی‌آقا باکیخانف، فتحعلی آخوندوف، سیدعظیم شیروانی... و پرداختن به شخصیت‌های مهم و به‌نسبت مغفولی مانند قاسم‌بیگ ذاکر، دامنه شناخت ما را از تحولات اجتماعی و فکری قرن نوزدهم در نواحی مسلمان‌نشین جنوب قفقاز گسترش می‌دهد. اینکه چگونه شخصیت‌هایی مانند فتحعلی آخوندوف (ناسیونالیست پرشور)، احمد حسین‌زاده سالیانی (عالم متجدد) و... می‌توانند چنان غرق در خدمت به دولت تزاری شوند که مدارج نظامی و پادشاهی حکومتی متعدد دریافت کنند و هم‌چنان به‌عنوان چهره‌های «وطن‌دوست» و «مصلح»، «ضد خرافات اسلامی»، «نواندیش» و نظایر آن معرفی شوند، یا کسانی نظیر میرزایوسف قراباغی، میرزاجمال جوانشیر، احمدبیگ جوانشیر و... به‌عنوان نخبگان مسلمان منطقه، متعهد به خدمت خالصانه به روسیه شوند، پرسشی است که جز با بررسی اسلاف یا شخصیت‌های پیرامونی این افراد امکان رمزگشایی نخواهد داشت. قاسم‌بیگ ذاکر در زندگی پرماجریش از خدمت داوطلبانه برای ارتش تزاری و دریافت مدال از امپراتور روسیه تا تبعید و زندانی‌شدن توسط دولت تزاری را تجربه کرد و در این میان رابطه صمیمانه‌ای با روشنفکران تجددگرا برقرار نمود، و تقابل‌های جدی با نمایندگان «سنت» داشت و از سوی دیگر نوحه‌ها و مرثیه‌های جانسوزی در سوگ کربلا و رثای اهل بیت^(ع) سرود، و موارد فوق‌الذکر در اشعار او به انحای مختلف بازتاب یافته است. در ۲۰۱۹م. دولت جمهوری آذربایجان آثار قاسم‌بیگ ذاکر را در زمره میراث ملی این

1. Qasım bəy əli oğlu Sarıcalı

کشور قرار داد و برخی از خیابان‌ها و مراکز دولتی در این کشور نیز به افتخار او نام‌گذاری شده‌اند. همچنین از دوران شوروی (۱۹۷۶م.) تاکنون، آثار ذاکر در مدارس این جمهوری تدریس شده است (Hüseynov:2010:8-10). از آن‌رو که دامنه نفوذ و تأثیرگذاری افکار و اشعار او تا به امروز امتداد یافته است فهم آراء او می‌تواند درک ما را نسبت به وضعیت کنونی جمهوری آذربایجان نیز ارتقا بخشد. در این پژوهش تلاش می‌کنیم تا با ارائه گزارشی از زندگی، جایگاه ادبی و مضامین شعری ذاکر، تصویری کلی را از شخصیت و آراء او ترسیم کنیم.

۲. سؤالات پژوهش

- ۱- قاسم‌بیگ ذاکر در چه محیطی بالید و چگونه زیست؟
- ۲- ارزش ادبی ابداعات او در زبان ترکی آذری چگونه بوده است؟ و افکار و مضامین شعری ذاکر چه مفاهیم و ارزش‌هایی را در برگرفته و چه تأثیری بر جریان روشنفکری پس از خود گذاشته است؟

۳. پیشینه پژوهش و منابع اصلی

نگارندگان در پایان جستجوی خود، اثری که به‌طور «مستقل» در «ایران»، به زبان فارسی (مقاله یا کتاب) یا به زبان ترکی آذری درباره قاسم‌بیگ ذاکر منتشر شده باشد، را نیافتند، اما در برخی از آثار، اطلاعاتی هرچند مختصر درباره او نقل شده است. از جمله مهم‌ترین آثار مرجع و نزدیک به زمانه ذاکر عبارت‌اند از: ریاض‌العاشقین میرزا صدرای مجتهدزاده قراباغی (۱۹۰۷م.)^۱ و تذکره میرمحسن نواب قراباغی (۱۹۱۳م.)^۲، کتاب اول در اصل به زبان ترکی آذری است و ترجمه فارسی آن در ایران به سال ۱۳۷۳ش. منتشر شده، کتاب دوم که در اصل به زبان فارسی است در ۱۴۰۱ش. تصحیح و چاپ شده است. همچنین در آثار محمدعلی تربیت (۱۳۷۷ش.) و زهتابی (۱۳۷۰ش.)، و یا کتاب‌هایی نظیر جلد نهم الذریعة إلى تصانیف الشيعة آقابزرگ طهرانی (۱۴۰۳ق.)، جلد پنجم دانشنامه ادب فارسی به سرپرستی حسن انوشه (۱۳۸۲ش.) عبارات یا

۱. ۱۲۸۶ش.

۲. ۱۲۹۲ش.

بخش‌هایی کوتاه در معرفی ذاکر و آثارش وجود دارد.^۱ همچنین در زبان ترکی آذری با رسم‌الخط فارسی، برای نمونه، کتاب *آذربایجان، ادبیات تاریخه بیرباخیش* (۱۳۷۶ش، تهران) نوشته محمدجواد هیئت، منتشر شده است که معرفی کوتاهی از ذاکر دربردارد (هیئت، ۱۳۷۶: ۲۱۱-۲۱۳).

برخلاف فقدان منابع ایرانی، در منابع جمهوری آذربایجانی محتوای چشمگیری درباره ذاکر آمده است. منابع به سه دسته گزارش‌های پیش از شوروی، پژوهش‌های دوران شوروی و پژوهش‌های پس‌استقلال تقسیم می‌شوند. گزارش‌های پیش از شوروی عمدتاً توسط معاصران ذاکر مانند فتحعلی آخوندوف، میرمحسن نواب، نجف‌بیگ وزیروف، یوسف‌بیگ وزیرچمنلی، نریمان نریمانوف و... ارائه شده است (Hüseynov, 2010: 7)، و برخی از آن‌ها به زبان فارسی و بیشتر به زبان ترکی آذری است. در دوران شوروی آثار ذاکر در پایان‌نامه‌های دانشجویان به دفعات مورد بررسی قرار گرفت و در آثار پژوهشی نیز سهم شایان توجهی را به خود اختصاص داد (کلیه پژوهش‌های مربوط به ذاکر از این دوره به بعد یا به روسی و یا به ترکی آذری است)^۲ چنان‌که حسینوف به شماری از رساله‌های دکتری مربوطه و نویسندگان و تاریخ دفاع از آنها اشاره می‌کند: «مصطفی مصطفایف (ویژگی‌های هنری شعر قاسم‌بیگ ذاکر، ۱۹۶۵م)، سلیمان رستم‌اف (تنظیم متن علمی- انتقادی میراث ادبی قاسم‌بیگ ذاکر، ۱۹۶۹م)، سلیمان حسین‌اف (واژگان و عبارت‌شناسی آثار قاسم‌بیگ ذاکر، ۱۹۷۳م) و صاحب آخوندوف (غزل‌های قاسم‌بیگ ذاکر، ۱۹۸۳م). به‌طور کلی، کمتر مقاله یا کتابی درباره ادبیات [ترکی آذری] قرن نوزدهم، طنز، شعر یا نمایشنامه وجود دارد که به‌نوعی به ذاکر اشاره نکرده باشد» (همان). آثار ذکرشده عمدتاً از منظر ارزش ادبی به بررسی آثار قاسم‌بیگ پرداخته‌اند و فاقد بررسی جامعه‌شناختی یا تاریخی احوال و اشعار او هستند. در دوران پس از استقلال جمهوری آذربایجان نیز سه اثر برجسته در حوزه «ذاکرپژوهی» دیده می‌شود. اولین اثر منتخب آثار

۱. یکی از منابع مهم درباره تاریخ ادبیات ترکی آذری به زبان فارسی، دوره شش جلدی «تاریخ ادبیات آذربایجان» نوشته محمدرضا باغبان کریمی است. نگارندگان به‌رغم تلاش بسیار صرفاً به دو جلد اول این مجموعه دست یافتند که آخرین ادیبان مورد اشاره جلد دوم، ملاپناه واقف و چند شاعر کمتر مشهور هم‌دوره او است.
۲. تنها کتاب یافته‌شده به زبان فارسی در جمهوری آذربایجان دوران شوروی، ترجمه کتاب *ادبیات آذربایجان* (۱۹۵۸م. چاپ باکو) نوشته منتقد ادبی نامدار جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، «محمد عارف» است که مترجم و ناشر آن ناشناس است، و در آن به‌صورت مختصر به ذکر احوال قاسم‌بیگ ذاکر پرداخته شده است (عارف، ۱۹۵۸: ۴۲).

قاسم‌بیگ ذاکر^۱ (۲۰۰۵م.) به انتخاب و مقدمه کامران ممدوف^۲ است و دیگری، کتاب قاسم‌بیگ ذاکر (۲۰۱۰م.) اثر سلیمان حسینوف^۳، و در نهایت کتاب قاسم‌بیگ ذاکر و معاصرانش (۲۰۱۳م.)^۴ نوشتهٔ راغب کریموف^۵ است. البته همین آثار نیز عمدتاً حاوی مشابهات زیاد و تفاوت‌های اندک هستند و اغلب منابع مورد رجوع آن‌ها یکسان است، مضاف بر اینکه با توجه به نگاه ایدئولوژیک غالب در دیدگاه نویسندگان جمهوری آذربایجان و فقر علمی مشهود در نحوه روایت و صورتبندی رخدادهای تاریخی مورد اشاره در این آثار، باید نتیجه‌گیری‌های استنباطی و تحلیلی موارد مذکور را با تردید نگرست. در این پژوهش سعی خواهد شد تا با نگاهی به آثار ذکرشده، گزارشی نسبتاً جامع از آراء و احوال قاسم‌بیگ ذاکر ارائه شود.

۴. روش پژوهش

این تحقیق در حوزه پژوهش‌های تاریخی است، که با هدف توصیف (چستی) و تبیین (چرایی) مسئلهٔ پژوهش صورت می‌گیرد. از این‌رو با اتخاذ رویکرد «مطالعه موردی» و با تمسک به روش تحلیل اسنادی- کتابخانه‌ای به بررسی سوالات مسئلهٔ پژوهش می‌پردازد. در مطالعه موردی «پژوهشگر، هستار یا پدیدهٔ یگانه‌ای را کشف می‌کند که در چارچوب بسته‌ای از زمان و فعالیت قرار دارد و با استفاده از روش‌های گوناگون گردآوری داده‌ها در طول زمان شایان توجهی، اطلاعات مشروحی جمع‌آوری می‌کند» و با هدف بیرون کشیدن نتایج نظری از آن، داده‌ها و اطلاعات را در کنار هم قرار می‌دهد (بلیکی، ۱۴۰۰: ۲۸۰-۲۸۱).

۵. بحث و بررسی

۵-۱. زندگی و زمانهٔ قاسم‌بیگ ذاکر: از کسب نشان افتخار تزاری تا چالش با حکام روسی

۵-۱-۱. گزیده‌ای از تاریخ قراباغ

مؤلف تاریخ صافی، در قرن نوزدهم، درباره قراباغ می‌نویسد: «معلوم است که خاک قراباغ از

1. "Qasım bəy Zakir. Seçilmiş əsərləri"
2. Kamran Məmmədov
3. Süleyman Hüseynov
4. "Qasım bəy Zakir və müasirləri"
5. Rəqub Kərimov

ملک ارمن محسوب می‌شود» (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۵۰-۱۴۹). در عهد صفویه، این منطقه متشکل از محال‌های خمسه ارامنه بوده و زیر نظر بیگلربیگی گنجه اداره می‌شد (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۶). خاندان زیاداوغلی قاجار، که به صفویان وفادار بودند، سال‌ها بر قراباغ و گنجه حکومت کردند (میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۵۴). با افول دولت صفوی و آشفته‌شدن وضعیت ایران در اوایل قرن هجدهم، تماس‌های روسیه تزاری با قفقاز فزونی گرفت. در شرایط مذکور، ملیک‌های ارمنی قراباغ در تلاش برای کسب حمایت در برابر تهدید عثمانی، فعالانه به تحرکاتی برای جلب توجه پتر اول به منطقه دست زدند (رافی، ۱۳۸۴: ۱۵). این تلاش‌ها، همراه با سقوط اصفهان در ۱۷۲۲م/۱۱۰۱ش. و تهاجم همزمان عثمانی و روسیه به ایران، بی‌ثباتی عمیقی را دامن زد، اما ظهور نادرشاه معادلات را به کلی دگرگون کرد. وی با سرکوب رقبا و بیرون راندن مهاجمان، اقتدار مرکزی را احیا نمود. گردهمایی دشت مغان (شورای کبیر مغان) در ۱۷۳۶م/۱۱۱۴ش. در محل تلاقی ارس و کر (سوقویشان قدیم و صابرآباد کنونی)، که به سلطنت نادر انجامید، افول خوانین زیاداوغلی گنجه را رقم زد. پایداری آنان بر وفاداری به صفویه و مخالفت آنان با نادر، موجب غضب وی نسبت به آنان و زمینه‌ساز تضعیف و حذف آنان شد (ابراهام کرتاتسی، ۱۴۰۳: ۱۰۰؛ میرزایوسف قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۵۴). با ترور نادر در ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش.، بار دیگر خلأ قدرت در منطقه پدید آمد و پناه‌علی‌بیگ جوانشیر^۱، از سران ایل جوانشیر^۲، از فرصت استفاده کرد. وی که پیش‌تر در دستگاه نادر جایگاهی داشت و البته چندی بعد مورد غضب قرار گرفته و به قراباغ متواری شده بود، با تکیه بر افول بیگلربیگی گنجه و فقدان یک پادشاهی مقتدر مرکزی (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۷)، در ۱۷۴۸م. خان‌نشین قراباغ را تأسیس کرد. اقدام کلیدی او بنای شهر - قلعه استوار شوشی در ۱۷۵۴م/۱۱۳۳ش. بود که این قلمرو کوهستانی را به کانونی سیاسی - نظامی تبدیل و به‌رغم اعلام تبعیت از عادلشاه، جانشین نادر، پایه‌های مرکز‌گریزی ماجراجویانه آن‌را بنیان گذاشت (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۸۴-۹۴؛ یکنابی، ۱۳۵۷: ۲۸۱). این سیر معطوف به افزایش اقتدار محلی در زمان پسرش، ابراهیم خلیل‌خان

۱. رضاقلی‌بیگ در مورد اصل و نسب پناه‌خان می‌نویسد: «از ایل جوانشیر دیزاق است از اویماق ساروجلو که فرقه‌ای است از ایل بهمن‌لو که از قدیم‌الایام از ترکستان آمده‌اند از ایل جلیل افشارند و ایل افشار هم از ایل جلیل ترکمان‌اند» (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۷).

۲. در دوره شاه عباس، بزرگ خاندان [جوانشیریان] بوداق سلطان آنان‌را از خانواده‌ای گمنام به خاندانی سرشناس ارتقا داد (جوانشیر و دیگران، ۱۴۰۰: ۵۷).

(حک. از ۱۷۵۹م)، تداوم یافت.^۱ دوران وی برهه‌ای از شکوفایی نسبی و نیز مانور پیچیده دیپلماتیک میان قدرت‌های بزرگ بود. ابراهیم خلیل‌خان پس از شکست از آقامحمدخان قاجار در ۱۷۹۵م/۱۱۷۴ش. و اعلام اطاعت، مقام خود را حفظ کرد. پس از ترور آقامحمدخان، پیمان فرمانبرداری از فتحعلی‌شاه بست و دخترش را به همسری او درآورد، اما همزمان با ورود نیروهای روسی، به‌سوی آنان گرایید و نهایتاً در ۱۸۰۵م/۱۱۸۴ش. با امضای تفاهم‌نامه‌ای، قراباغ را تحت‌الحمایه روسیه ساخت، اما در ادامه کوشید مجدد به ایران نزدیک شود و این گرایش به قتل او در ۱۸۰۶م/۱۱۸۵ش. انجامید (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۸۲). مهدی‌قلی‌خان، جانشین وی، نیز در آغاز همان مسیر پرنوسان پدر را پیمود، ولی با تشدید حضور روسیه، در نهایت به‌طور قطعی به اردوگاه روسی گرایید و الحاق رسمی قراباغ به امپراتوری روسیه را پذیرفت (شاهمرسی، ۱۳۸۹: ۲۴۰). درباره جایگاه قراباغ تحت فرمان جوانشیرها در پیشروهای روسیه تزاری می‌توان به رویداد متعاقب عزل و دستگیری کلبعلی‌خان کنگرلو حکمران نخجوان توسط دولت قاجار به اتهام خیانت و همکاری با روس‌ها در ۱۸۰۷م. و فرار شیخعلی‌بیگ فرزند وی به قراباغ اشاره کرد. او در ۱۸۰۷م. در قراباغ خود را رعیت امپراتوری روسیه اعلام کرد (جعفرنیا و عزیزنژاد، ۱۴۰۳: ۱۰۱). فضای پرفرازونشیب آن دوران، که همزمان با شکل‌گیری شخصیت قاسم‌بیگ ذاکر بود، بر حیات فکری و ادبی منطقه تأثیری ژرف و پایا نهاد.

۲-۱-۵. قاسم‌بیگ ذاکر از طفولیت تا مرگ

منابع مختلف تولد قاسم‌بیگ را بین سال‌های ۱۷۹۰-۱۷۷۹م. ذکر می‌کنند، اما برپایه برخی از اظهارات ذاکر و شماری از منابع، وی در ۱۷۸۴م/۱۱۶۳ش. در شوشی یا حوالی‌اش به دنیا آمده است (Hüseynov, 2010: 13). او برادرزاده پناه‌علی‌خان جوانشیر، بنیانگذار خان‌نشین قراباغ بود^۲ (همان، ۱۴). قاسم‌بیگ تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند و در جوانی به مطالعه آثار بزرگان ادبیات فارسی نظیر فردوسی، حافظ و سعدی پرداخت (Məmmədli, 2014: 3-4). در

۱. برای کسب اطلاعات دقیق‌تر از اهمیت شوشی و بافت اجتماعی آن بنگرید به: جواد مرشدلو (پاییز و زمستان

۱۳۹۹)، «از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز با تمرکز بر شوشی»، تحقیقات

تاریخ/اجتماعی، سال دهم، شماره ۲، صص ۲۰۳-۲۳۲.

۲. شماری از منابع او را نواده عموی پناه‌خان معرفی کرده‌اند.

۱۸۰۷م./۱۸۸۶ش. نوه پناه‌علی‌خان، مهدی‌قلی‌بیگ، که پیش‌تر به او اشاره شد، توسط تزار به‌عنوان خان قراباغ به رسمیت شناخته شد. وی روستای خندیرستان^۱ در حوالی آغدام را به قاسم‌بیگ بخشید (Hüseynov, 2010: 13).

در جنگ‌های ایران و روسیه تزاری جوانشیرها نقش پررنگی ایفا کردند. قاسم‌بیگ از جوانی به گروه «سواره‌های داوطلب مسلمان قفقاز» ارتش روسیه پیوست و در جنگ‌های اول و دوم در سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۱۳م. و ۱۸۲۶-۱۸۲۸م. شرکت نمود و طبق فرمان تزار در ۱۵ مارس ۱۸۲۸م، یعنی کمتر از یک‌ماه پس از امضای معاهده ترکمانچای با مدال نقره‌ای تقدیر شد (Mammadov, 2005: 4). مددوف یکی از خدمات قاسم‌بیگ به روس‌ها را چنین روایت می‌کند: «در نامه‌ای که شاعر [قاسم‌بیگ] در ۲۴ آوریل ۱۸۲۸م. به سرلشکر آبخازوف، رئیس نظامی ولایات مسلمان نوشته، آمده: «... پس از شکست نیروهای عباس‌میرزا در ۱۸۲۷م، نزد مهدی‌قلی‌خان رفته و شی را در حضورش گذراندم. پس از گفت‌وگو با او، حدود ۵۰۰ خانوار از مردم سوراجلی^۲ را که در فاصله‌ای به اندازه طول دوازده درخت آن سوی رود ارس ساکن بودند، به این سوی رود کوچانده^۳ و در روستای توغ سکونت دادم...» (همان). راغب کریموف به‌نقل از رضاقلی‌بیگ وزیروف تصویر جامع‌تری از خدمات نظامی ذاکر به حکومت تزاری ارائه می‌کند: «مرحوم قاسم‌بیگ همراه با سرهنگ میکلاشفسکی و قشون قراباغ به ولایت چار (شهر چار در داغستان) رفت و در جنگ در زاقاتالا خوش درخشید. در حضور میکلاشفسکی، هنگامی که یک لزگی سرهنگ را نشانه گرفته بود، قاسم‌بیگ به او مجال نداد و تفنگ را از دستش گرفت و آن لزگی را اسیر کرده و به حضور (سرهنگ) آورد...». اسناد تأیید می‌کند که ذاکر نه در یک، بلکه در چندین عملیات نظامی شرکت کرده و مجروح نیز شده است. در دادخواست او خطاب به ژنرال ایوان فتودورویچ پاسکویچ مورخ ۲۴ آوریل ۱۸۲۸م. آمده است: «در ۱۸۱۲م. در زمره خدمتگزاران ژنرال کوتلیارفسکی به ولایت تالش

1. Xındıristan

۲. هم‌طایفه‌های قاسم‌بیگ و مهدی‌قلی‌خان.

۳. برای دریافتن اهمیت چنین خدماتی برای روس‌ها، باید به سیاست آنها معطوف به قطع همه اشکال پیوند و مراوده بین مردم آنسوی ارس و ایران مرکزی در فاصله دو جنگ و پس از آن توجه داشت. بنگرید به: جواد مرشدلو (پاییز ۱۳۹۴)، «استعمار روسی و اسلام شیعی: سیاست روسیه تزاری در قبال شیعیان در نخستین سال‌های اشغال قفقاز (۱۸۵۰-۱۸۱۳م.)»، سال هفتم، شماره ۲۶، صص ۱۲۷-۱۵۰.

رفتم و خدمات مؤثری به انجام رساندم. یک روز پیش از خدمتگزاران ژنرال در ولایت تالش بودم و اهالی را خبردار کردم. قشون قزلباش (ایران) را با تلاش مشترک اهالی و عشایر متفرق کردم و تمامی عشایر ساکن سرزمین‌های قزلباغ را به حضور خدمتگزاران ژنرال آوردم». ممدوف با تمجید از دلاوری ذاکر می‌نویسد: «قاسم‌بیگ به‌همراه نزدیکانش در محاصره ۴۸ روزه شوشا^۱ [شوشی] در ۱۸۲۶م. مشارکت کرد، و شبانه‌روز در سنگر ماند و با مردانگی در برابر حملات قشون ایران ایستاد» (Kerimov, 2013: 12).

خدمات ذاکر به روسیه تزاری، و افتخارات و نشان‌های اعطایی روس‌ها به خاندان جوانشیر، به تضمینی برای حفظ روابط حسنه آنها و گرفتار نشدن او و خانواده‌اش به خشم حکومت تزاری بدل نشد. قبل از شرح مشکلات پیش‌آمده برای قاسم‌بیگ، گفتنی است که داماد او، علی‌بیگ فولادی، نزدیک‌ترین ملازم مهدی‌قلی‌خان (آخرین خان قزلباغ) بود. علی‌بیگ به‌خاطر فراری دادن مهدی‌قلی‌خان از ایران به‌سمت روس‌ها، توسط تزار تقدیر شده بود و نشان طلا و درجهٔ سرهنگی و... دریافت کرده بود؛ مهدی‌قلی‌خان به پاس خدمات او دختر پسرعموی پدرش یعنی قاسم‌بیگ را برای علی‌بیگ به همسری برگزید و این وصلت مهدی‌قلی‌خان و ذاکر را بیش‌ازپیش بهم نزدیک کرده بود (ibid, 18-19). ضربه اصلی به خاندان جوانشیر در پی بروز اختلاف بین برادران تارخانوف^۲ و مهدی‌قلی‌خان وارد آمد که دامنگیر علی‌بیگ و پدرهمسرش، ذاکر نیز شد. کریموف دربارهٔ سرآغاز مصائب ذاکر می‌نویسد: «در آن زمان، شاهزاده الکساندر تارخانوف را به‌عنوان نایب‌الحکومه در محله کییرلی منصوب کردند. همزمان برادرش شاهزاده کنستانتین تارخانوف نیز در شوشی رئیس پلیس (پلیس میستر) بود. بین خان مرحوم (مهدی‌قلی‌خان) و الکساندر تارخانوف دشمنی افتاد. خان به «امانت دولتی» (مقامی دولتی) دادخواست نوشت و مردم نیز شکایت کردند. امانت دولتی الکساندر را از خدمت برکنار کرد و مورد تعقیب قضایی قرار داد. چندی بعد، مهدی‌قلی‌خان درگذشت و علی‌بیگ به شوشی آمد در حالی که کنستانتین تارخانوف رئیس ناحیه شوشی شده بود. کنستانتین برای گرفتن انتقام برادرش الکساندر، از فرصت پیش‌آمده با مهارت استفاده کرد. ابتدا علی‌بیگ را کشت، سپس با توطئه‌چینی ذاکر را

۱. در منابع تاریخی ایرانی عمده‌تاً «شوشی» آمده و البته «شیشه» و «شوشه» هم آمده است. اصرار بر استفاده از نام «شوشا» از سوی دولت جمهوری آذربایجان امری سیاسی و هویتی معطوف به کتمان پیشینه ایرانی آن نواحی است.
۲. از خاندان اشرافی گرجی ترخان-موراوی (Tarkhan-Mouravi) بودند که در قزلباغ تحت سلطه روسیه مناصب مهمی یافتند.

گرفتار کرد... پس از اینکه [کنستانتین] از علی‌بیگ فولادوف انتقام گرفت و او را از سر راه برداشت، نوبت به قاسم‌بیگ ذاکر رسید که هدف تهمت و افترا قرار گیرد.^۱ برای این کار به بهانه‌های واهی، برادرزاده ذاکر، رستم‌بیگ را دستگیر کرده و به زندان شوشی انداختند و شش‌ماه او را شکنجه دادند. سرانجام تارخانوف او را به بهانه تلاش برای فرار از زندان اعدام کرد. این بی‌عدالتی آشکار، بهبودیگ، برادر تنی رستم‌بیگ را به خشم آورد و خودسرانه وارد مبارزه مسلحانه علیه دولت تزاری شد. رضاقلی‌بیگ در خاطراتش می‌نویسد: «بهبودیگ، برادر رستم‌بیگ، وقتی جنازه برادرش را می‌برد، با دلسوختگی و به تندی درباره مامیکونوف گفت: برادر بی‌گناه مرا دستگیر کرد و به کشتن داد. این سخنان را به شاهزاده (تارخانوف) می‌رسانند. دستور دستگیری بهبودیگ را می‌دهد و او نیز فراری می‌شود. قاسم‌بیگ برادرزاده‌اش را نصیحت می‌کند، اما بهبودیگ وقتی به نصایح نمی‌نهد» (ibid, 19-20). ذاکر با ارسال نامه‌هایی به سایر خان‌ها اعلام کرد که برادرزاده‌اش یاغی شده است! اما این اقدام نیز از فشارها بر وی نکاست. در ادامه قاسم‌بیگ متهم شد که با بهبود هم‌دست است و وی را مخفی کرده و اگر چنین نیست باید برای اثبات بی‌گناهی‌اش، برادرزاده‌اش را یافته و به مقامات قضایی تحویل دهد. با همه اینها ذاکر کوشید تا با حسن نیت با مقامات تزاری برخورد کند و نظرشان را تغییر دهد^۲ و به‌همین جهت از آنها در روستای خود پذیرایی مفصلی کرد (همان، ۲۱). مقامات روسی با ۷۰۰ سوار به روستای شاعر، خندیرستان وارد شدند. آن‌ها دست‌های نجف‌قلی‌بیگ، پسر ۲۳ ساله ذاکر که به استقبال آمده بود، و برادرزاده ۲۰ ساله‌اش اسکندربیگ را بستند و ذاکر را در برابر روستاییان دشنام داده و تحقیر کردند و او را به همراه ۱۹ نفر از اعضای خانواده و خویشاوندانش به اسارت به شوشی بردند و روستا را نیز ویران کردند (Hüseynov, 2010: 19). ذاکر این وقایع را در دادخواستی که سال‌ها بعد در ۲۴ اکتبر ۱۸۵۰م. برای رئیس اداره امور مدنی قفقاز ارسال نموده، با جزئیات شرح داده است. او در همان ایام در نامه‌ای که به میخائیل

۱. ذاکر در جایگاه پدربزرگ، سرپرستی فرزندان علی‌بیگ را برعهده داشت، لذا تلافی‌جویی ذاکر از نظر تارخانوف بسیار محتمل بود.

۲. کمتر از یک قرن بعد در ابتدای دهه بیست میلادی نیز بخشی از نخبگان آن روزگار جمهوری آذربایجان در مخصصه مشابهی گرفتار شده بودند. بزرگان مذهبی معروف نظیر شیخ‌الاسلام ملاآقا علیزاده، میرمحمدکریم، میرجواد، ملاعبداورثوف، ملاملکزاده، ضیاءالدین مهدی علیزاده و دیگران در راهپیمایی‌ها و تجمعات ضد امپریالیستی بلشویک‌های بی‌خدا شرکت می‌کردند با امید کسب حمایت از سوی آنها برای مسلمانان (بصیرت‌منش و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۵)، که به زودی معلوم شد که امیدی واهی بوده است.

پتروویچ کولیوباکین^۱ نوشته، ابراز می‌دارد که بی‌گناه است و هیچ ارتباطی با برادرزاده‌اش بهبودیگ ندارد. در همان روزها، بهبودیگ که برای بار دوم دستگیر شده بود، تیرباران می‌شود (همان). ذاکر در نهایت پس از تحمل یک‌سال در زندان شوشی، بدون محاکمه به باکو تبعید شد و پسرش نجف‌قلی‌بیگ و برادرزاده‌اش اسکندربیگ نیز به کالوگا^۲ تبعید شدند. قاسم‌بیگ در باکو با کمک دوستان روشنفکر خود (به‌ویژه فتحعلی آخوندوف و شیخ‌الاسلام احمد حسین‌زاده سالیانی) و نفوذ آنها در دولت از تبعید رهایی یافت و به شوشی بازگشت. با این حال، او تا پایان عمر تحت نظارت پلیس زندگی کرد و پسر و برادرزاده‌اش به مدت ۳ سال در روسیه در تبعید ماندند. ذاکر بقیه عمرش را غرق در مشکلات معیشتی گذراند. در قرا باغ بود که تزار برایش مستمری مقرر کرد، اما آن حقوق روزی‌اش نشد، چرا که وقتی حقوق به شوشی رسید، قاسم‌بیگ مرده بود؛ او در ۱۸۵۷م/۱۲۳۶ش. در شوشی درگذشت و در گورستان میرزا حسن این شهر به خاک سپرده شد (Qəmbərova, 2014).

۵-۲. جایگاه ادبی- فرهنگی آثار قاسم‌بیگ ذاکر

برای فهم جایگاه ادبی ذاکر در تاریخ ادبیات جمهوری آذربایجان، باید از ملاپناه واقف آغاز کنیم و در ضمن به تغییرات گسترده تمدنی حاصل از استیلای روس‌ها بر جنوب قفقاز نظر کنیم، چراکه به غیر از دگرگونی‌های کلان اقتصادی و اجتماعی، این استیلا مسبب تغییرات مهم زبانی شد و زبان ترکی آذری به‌سمت هماهنگی با شرایط مدرنیته تحمیلی و تطبیق با دستگاه اداری- فرهنگی حکومت غیربومی حرکت کرد و تطورات شایان توجهی در بافت آن پدید آمد.

ملاپناه واقف (۱۷۹۷-۱۷۱۷م/۱۱۷۶-۱۰۹۶ش.) از شاعران معروف جنوب قفقاز در قرن هجدهم است، که در ادبیات ترکی آذری منطقه خود تحولی چشمگیر رقم زد. او با نوآوری در فرم اشعار و رئالیسم در محتوا، مسیر جدیدی را به روی ادیبان پس از خود گشود (هیئت، ۱۳۸۰: ۲۲۹). واقف در سروده‌هایش از زبان محاوره استفاده می‌کرد و قالب انتخابی شعر او، قوشما، نیز به‌همین فرم مردمی- محاوره‌ای نزدیک بود^۳ (همان، ۲۳۰). پس از واقف شاهد

1. Mikhail Petrovich Kolyubakin

۲. شهری در ۱۵۰ کیلومتری مسکو که سه دهه بعد به تبعیدگاه شیخ شامل داغستانی بدل شد.

۳. اگر شعر واقف را بازتابی از زبان محاوره‌ای مردم بدانیم، و طبق برخی گزارش‌های واقف‌پژوهان، این گزاره را فرض ←

گسترش بیش‌ازپیش لطایف و حکمت‌ها (آتالارسوزو)، «قوشماها»، «گرایلی‌ها» و «بایاتی‌ها» در ادبیات ترکی آذری [در شمال ارس] هستیم (همان، ۲۳۴). واقف از شعر عروضی ستنی ترکی آذری که تداوم‌یافته از ادب فارسی و عربی بود، و ادیبان پیش از او پیرو این اسلوب بودند، عبور می‌کند و خود را در غزل، قصیده، وزن و بحر و... محصور نکرده، و با اتخاذ اسلوبی نوین، سنگ بنای اوزان هجایی را در ادبیات ترکی آذری می‌گذارد (باغبان کریمی، ج ۲، ۱۳۸۴: ۵۵۹).

زمانی که شعر به زبان محاوره‌ای مردم بوم خود نزدیک می‌شود، گریزی از عینی‌تر شدن (فاصله گرفتن از معقولات و اشارات فلسفی- عرفانی) و اجتماعی شدن ندارد، برای مثال عشق و محبت اگر در فضولی حالتی رمزی و تمثیلی و مجرد دارد، در واقف صورتی رئال (یا روزمره) به خود می‌گیرد (همان، ۵۶۲). به همین جهت پس از واقف این اجتماعی شدن و ارتباط ادبیات با زندگی روزمره و توجه به ظرائف و مسائل زندگی بشری، به صورت اولیه در مضامین «آتالارسوزو» و قوشماها و بایاتی‌ها با شدت بیشتری رواج می‌یابد، سپس با ظهور ذاکر، سویه‌های سیاسی- اجتماعی ادبیات نوین ترکی آذری جنبه عمیق‌تری پیدا می‌کند و در یک سیر تاریخی در آثار سیدعظیم شیروانی، میرزاعلی اکبر صابر، جلیل محمدقلی زاده، عبدالله شایق و... به اوج می‌رسد. همچنین پس از نوآوری‌های واقف، از جمله مهم‌ترین عواملی که در تغییرات زبانی و تغییر مضامین ادبیات ترکی آذری اثرگذار بود، استیلای روسیه بر این منطقه و جداکردن آن از ایران بود. تداوم تسلط روسیه بر جغرافیای جنوب قفقاز، هم عطش مدرن شدن را در بین روشنفکران آذری (یا به تعبیر روس‌ها تاتار قفقازی) برانگیخت و هم با اعمال سیاست‌های آسیمیلیسیون بخشی از نخبگان مسلمان را به سمت روسی شدن سوق داد و در کنار آن برای جداسازی هویت مردم این منطقه از هویت تاریخی و ایرانی آن، ابتدا زبان فارسی را محدود و سپس ممنوع کردند و در کنار آن در برهه‌هایی از توسعه زبان ترکی حمایت و استقبال شایانی به عمل آوردند.

علاوه بر موارد مذکور، از جمله عوامل مهم اجتماعی ناشی از تداوم حکومت روسیه در این منطقه عبارت است از: شکل‌گیری مناسبات جدید سرمایه‌داری و توسعه شهرها به‌ویژه باکو

→ بگیریم که واقف تلاش ویژه‌ای را برای استفاده حداکثری از کلمات ترکی به جای کلمات فارسی و عربی به کار می‌بسته، با نگاهی به اشعار باقیمانده از او، به انبوهی از کلمات فارسی برمی‌خوریم که در شعر واقف حضور پررنگ دارند که مؤید ژرفا و دامنه حضور زبان فارسی در گویش‌های مردم منطقه در آن روزگار است.

و تفلیس، گسترش صنعت چاپ و نشر در قفقاز، تأسیس مدارس سبک جدید، تأسیس مرکز تربیت معلم گوری^۱ (که مخصوص ترک(تاتار)زبانان ایجاد شده بود)، شروع نمایشنامه‌نویسی مدرن (از اوایل ۱۸۵۰م./۱۲۲۹ش.)، اجرای اولین تئاتر به زبان ترکی آذری (۱۸۷۲م./۱۲۵۱ش.) و... بنابراین تطور ادبیات ترکی آذری به سمت مضامین سیاسی- اجتماعی بنیادین، هم ناشی از علاقه ادیبان و شعرای جدید بود و هم شرایط اجتماعی و سیاست‌های دولتی این جهت‌گیری را حمایت و تشویق می‌کرد.

خودیف درباره اهمیت ادبی ذاکر می‌نویسد: «توسعه سبک هنری زبان ادبی آذربایجان^۲ در نیمه اول قرن نوزدهم، بدون شک، در درجه اول با فعالیت قاسم‌بیگ ذاکر مرتبط است. [از این گزاره به بعد از کوچری نقل می‌کند:] هر نوع اثری از ذاکر در دسترس است؛ غزلیات، مربعات، مخمسات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و غیره... غزل‌های ترکی دارد که با غزل‌های فضولی برابری می‌کند. مخمس‌ها و قافیه‌هایش از واقف کمتر نیست. اما مهم‌تر و مرتبط‌تر با عصر ما، از همه آثار ساده‌تر... نامه‌هایی است که به دوستان و معاصرانش نوشته و همگی به نظم و با زبانی روشن و ساده نگاشته شده‌اند» (xudiyev, 1997:356). استفاده ذاکر از کلمات عامی و بی‌تکلف و تصویرسازی‌های ساده، باعث روان‌سازی شعر حتی در قالب‌های سنتی نظیر غزل، مثنوی و... شد (ibid). یکی از ویژگی‌های مهم شعر ذاکر، استفاده حداکثری از ظرفیت سنت ادبیات تمثیلی برای بیان مضامین اجتماعی و اعتراضی است. ذاکر در آثار خود از «کلیله و دمنه»، «هزار و یک شب» و آثار کریلوف روسی^۳ (بدون اشاره مستقیم) بهره‌های فراوانی برده است (İsmaylova: 2021).

نخستین گردآورنده و منتشرکننده آثار قاسم‌بیگ، دوست و همکارش فتحعلی آخوندوف

1. Qori müəllimlər seminariyası

۲. استفاده از لغت آذربایجان برای انتساب نواحی شمال ارس به این نام، آن‌هم پیش از تشکیل جمهوری آذربایجان در ۱۹۱۸م. برای محققان جمهوری آذربایجان به امری حیاتی و هویتی تبدیل شده است. در شرایطی که دست‌کم تا ۱۸۶۰م. اثری از هویت‌خواهی ناسیونالیستی ذیل ملت آذربایجانی به‌صورت عام در میان مردم یا نخبگان این منطقه وجود نداشت و «ایران» همچنان به‌عنوان موطن اصلی مورد اشاره برخی شاعران است (نظیر اشعار شمس قزلباشی برای مثال: «لقب شمس و خودم مکسوف ز ایران دور افتاده»). لذا جمهوری آذربایجانی دانستن ادیبان و مفاخر این دوره، ایدئولوژیک و غرض‌ورزانه است. نام این خطه در دوران باستان آلبانیا و در دوران اسلامی اران و شروان بود و در تمام آن دوران آذربایجان نام نواحی جنوب ارس بوده است. کاربست شناسه آذربایجانی به‌عنوان یک ملت منفرد برای مسلمانان ترک‌زبان شمال ارس در دوران مذکور غیر علمی و غیر تاریخی است.

3. Ivan Andreyevich Krylov

[آخوندزاده] بود (Javadova, 2022). آخوندزاده درباره ملاپناه واقف و قاسم‌بیگ ذاکر می‌نویسد: «به باور من، از آغاز تاریخ هجری تاکنون، در میان ترک‌ها، تنها این دو تن [ملاپناه و قاسم‌بیگ] شاعرانی بی‌نظیر بوده‌اند... تفاوت این دو در این است که اگرچه ملاپناه زودتر به این عرصه قدم گذاشت و در این زمینه راهنمای قاسم‌بیگ بود، اما حظ، اثرگذاری و زیبایی‌های شعر در تخیلات قاسم‌بیگ به مراتب بیشتر است» (ibid).

میرمحسن نواب اشاره می‌کند که ذاکر اشعار فارسی نیز داشته است (نواب، ۱۴۰۱: ۴۸)، ولی در برخی از منابع او را صرفاً شاعری ترکی سرا معرفی کرده‌اند (بنگرید به: الذریعه، ج ۹: ۳۳۷). گفتنی است که در برخی منابع به اشعار فارسی نوادگان ذاکر مانند عاصی قراباغی، فدایی قراباغی و... اشاره می‌شود، اما به خود ذاکر به عنوان شاعری پارسی‌گو اشاره نمی‌شود (بنگرید به: دولت‌آبادی، ۱۳۷۰: ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۴)، یا در «فرهنگ سخنوران» از ذاکر ثانی (نوه ذاکر) سخن به میان می‌آید، اما از خود ذاکر اثری نیست (خیام‌پور، ۱۳۶۸: ۳۵۱). در اینکه او اشعار فارسی داشته، کمتر می‌توان تردید کرد، چراکه علاوه بر گزارش میرمحسن نواب به عنوان محقق هم عصر ذاکر مبنی بر سرودن اشعار فارسی توسط وی، در آن ایام هنوز شعر گفتن به فارسی، شمولیت و چیرگی مطلق خود را حفظ کرده بود،^۱ چنان‌که خورشیدبانو ناتوان و بسیاری از شعرائی که به ادیبان ترکی سرا معروف هستند اشعار نغزی به زبان فارسی دارند. در اشعار ذاکر ارجاعات پرشماری به اساطیر شاهنامه نظیر جمشید، فریدون، کاووس، سهراب، فرامرز و توس و... وجود دارد.^۲ محتمل‌ترین فرضیه در این مورد، این است که شمار اشعار فارسی ذاکر بسیار کم بوده و در انبوه اشعار ترکی او به چشم نیامده است و یا با توجه به جایگاه مهم او در شعر ترکی آذری در نگاه سیاسی معطوف به این حوزه، اشعار فارسی او نادیده گرفته شده است.

۳-۵. مروری بر مضامین شعری ذاکر

تنوع مضامین شعری ذاکر چشمگیر است. ما در اشعار ذاکر با مضامینی از قبیل: عشق، مرثیه

۱. بنگرید به دولت‌آبادی، عزیز (۱۳۷۰)، *سرایندگان شعر پارسی در قفقاز*، تهران: انتشارات موقوفات افشار.

۲. برای مثال بنگرید به شعر:

نجه اولدو جمشید، فریدون، کاووس،

سهرابی‌نامور، فرامرز و توس،

آساسی‌اسکندر، گنجی‌دقیانوس

تمام گتدی بادی فنایه، بیر باخ (Məmmədov, 2005: 34).

اهل بیت^(ع)، شکوه از مصائب فردی و اعتراض به بی‌عدالتی قضایی، شکایت از جور زمانه و نادرستی کردار اقشار مختلف مردم از جمله بازاریان، قاضی‌ها، خان‌ها و...، هجو و تمسخر روحانیون و برخی از سنن اسلامی- شیعی، ستایش از دوستان و مقامات روسی، تأکید بر ارزش‌های معنوی متعالی و اندرزهای اخلاقی مواجه هستیم. از نظر مضمونی شعر ذاکر تجلی یک شوریدگی و آشفتگی عمیق است. این آشفتگی تناقض‌های چشمگیری را با خود به همراه دارد. که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

اولین آشفتگی که مستقیماً به فراز و نشیب‌های زندگی ذاکر برمی‌گردد، اشعار او در رابطه با حکام روسی است. برخی از محققان جمهوری آذربایجان نظیر فائق علی‌اکبرلی^۱ تلاش بسیاری می‌کنند تا ذاکر را یک شاعر «عاصی»، «ملی‌گرا» و «ضد روسی» جلوه دهند، به همین جهت شکوه‌های ذاکر از بی‌عدالتی‌های روزگار در اشعار وی را ضد تزاری قلمداد می‌کنند (Ələkbərli, 2018: 169). برای نمونه یکی از شدیدترین اشعار اعتراضی ذاکر در ابیات زیر آمده است:

Gədə-güda olub sahib-məsləhət,	گدا و گدازاده شده صاحب مصلحت
Gündüz axşamadək danışır xəlvət.	ز بامداد تا شامگاه سخن می‌راند در خلوت
İşlərimiz belə keçsə bir müddət,	اگر کار ما چنین بگذرد روزی چند
Qədimilər olur tamam şil, axsaq.	پیشینیان (رسوم قدیم) شوند تماماً لنگ و فرسوده

...

Gündə biri gətirir zakoni-tazə,	هر روز یکی آرد قانون نویی
Fikri budu xəlqi verə güdazə;	فکرش این است خلق را کند قربانی
Bizdən də məhrəmdir biri knyaz,	از ما نیز که یکی محرم‌تر است به کنیاز (شاهزاده روسی)،
Naməhrəm, füzuli, heyvərə, yanşaq.	نامحرم، فضول، یاهوه‌گو، لوده [است]

این شعر که احتمالاً تندترین سروده اعتراضی ذاکر نسبت به حکام وقت است،^۲ حداکثر کارگزاران دون‌پایه محلی روس را هجو می‌کند و اتفاقاً حسرت نزدیک نبودن به هسته قدرت یعنی کنیاز روس را نیز عیان می‌سازد. ذاکر حین دادخواهی کردن از روس‌ها نیز عملاً با

1. Faiq Ələkbərli

۲. نام شعر «در آشفتگی ولایت» نام دارد.

حکومت روسیه کاری ندارد. او در شعر «سندن سونرا، ای تاجی سر، باشیما»^۱ که خطاب به میخائیل پتروویچ کولیوباकिन نگاشته او را تاج سر خود خوانده و در نهایت از او درخواست می‌کند: «ای صاحب شوکت، ای صاحب گوهر / دادخواهم از شما، امان، الأمان / این ستم را انسان بر انسان روا نمی‌دارد / مگر اینکه قضا و قدر آورد»^۲ (Məmmədov, 2005: 40). در این اشعار اثری از ظلم حکومت روس‌ها نیست و ذاکر وضعیت خود را صرفاً به اقدامات دو نفر بدسگال نسبت می‌دهد. عبارت «قضا و قدر» حاکی از رویکرد محافظه‌کارانه ذاکر برای جلب نظر فرماندار جدید است. بنابراین ادعای فائق‌علی‌اکبرلی با واقعیت اشعار ذاکر تطابق ندارد. تنها موارد هجوگونه و انتقادی اشعار ذاکر به روس‌ها به اشخاصی نظیر تارخانوف و کنیاز خاسای اوسمیف^۳ مربوط می‌شود که دشمنان درجه یک او بودند (ibid: 76). حسینوف یکی دیگر از محققان ذاکرپژوه جمهوری آذربایجان دربارهٔ خدمات نظامی قاسمیگ و همراهانش برای ارتش روسیه چنین می‌نویسد: «در آوریل ۱۸۲۸م. جنگ روس و ترک [عثمانی] آغاز شد و براساس پیمان صلح منعقد در سپتامبر ۱۸۲۹م. در شهر ادرنه، تمام قفقاز جنوبی به روسیه واگذار گردید. در سال‌های ۱۸۳۴ تا ۱۸۵۹م، هزاران مرد آذربایجانی از جمله قاسم ذاکر، دامادش علی‌بیگ، پسرش نجفقلی و برادرزاده‌اش اسکندر به اجبار به عملیات نظامی ضد شیخ شامل گسیل شدند» (Hüseynov, 2010: 30). جالب است که دقیقاً چند سطر بعد از این ادعا، خود حسینوف به رشادت‌های ذاکر و تقدیر شدنش توسط دولت روسیه اشاره می‌کند (همان). در اینجا می‌توان پرسید که چگونه فردی در یک مأموریت اجباری و از سر اکراه چنان رشادتی بروز می‌دهد که با مدال از او تقدیر می‌شود؟ یا فاتحانه شرح جانفشانی‌های خود و نزدیکانش را در آن جنگ این چنین به نظم در می‌آورد:^۴

چه بسیار پادشاهان که آمده و رفته بودند

۱. پس از تو، ای تاج سرم، بر سرم / گردش زمانه چه‌ها که آورد / دو بی‌مروت با هم همدست شدند / بر ولایت صدگونه شور و شر آورد.

2. Ey sahibi-şövkət, ey mədəni-şan, / Dadxahəm sizə, aman, ələman! / Bu zülmü insana eylemez insan, / Məgər ki, qəzavü qəder gətirdi.

3. Xasay Usmiyev

۴. در ادامه متن، به جهت رعایت اختصار، اشعار به ترکی آذربایجانی که به رسم الخط لاتین نوشته شده بودند، حذف شدند. ترجمه فارسی اشعار متن حاضر از نویسندگان است.

و از ولایت «جار»^۱ دوری گزیده بودند
تنها یکبار نادر موفق به فتح این منطقه شده بود
و این بار نیز فتحی از جانب سرورمان [تزار] به یادگار ماند

...

کینه‌توزی و اعتراضشان برجا بود [منظور لزگی‌هاست]
غرور سرکش و سرافرازی‌شان برجا بود
شهبازهای^۲ [عقاب‌های] کوه‌های داغستان
در قلمروی هما^۳ شکار شدند^۴

...

عروس بخت از غم رها شد
جوهره فساد از میان برکنده شد
شیخ^۵ بالاخره به اطاعت درآمد
شکر خدا زود به نتیجه رسیدیم

...

هر که به پیش و پس می‌نگرد
خویشتن را تا پای مرگ به خطر نمی‌افکند
اما خائن به این دولت بلندپایه
در هر سو پریشان و تارومار گشت

...

۱. نام منطقه‌ای در نزدیکی زاقاتالا از شمالی‌ترین نقاط جمهوری آذربایجان کنونی که از لحاظ تاریخی مسکن لزگی‌ها بوده است.

۲. نماد شجاعت و دلاوری، که ذاکر در توصیف لزگی‌ها استفاده می‌کند.

۳. پرندۀ نیکبختی که منظور قشون روس است.

۴. متن ترکی آذری این ابیات از منظر ترکیب واژگان، به‌عنوان نمونه شایان توجه است:

Qürürü sərkaşu sərəfrazları
Dağıstan dağının şahibazları
Ərseyi-hümadə bir şikar oldu

۵. شیخ شامل داغستانی در ۱۸۵۹م، دو سال پس از درگذشت ذاکر تسلیم باریاتینسکی، فرمانده روس‌ها شد. از این رو یا شاعر غلو کرده و یا منظور وی شیخی دیگر، غیر از امام شامل داغستانی است.

سراسر احوال را برایتان شرح دادم
غنیمت و یغما تا زانو [انباشته] بالا آمده است؛

لطف خداوند به ما این بود که

[در حین عملیات] نه بارانی بارید و نه برفی آمد

در این شعر نه تنها اثری از گله و شکایت نیست بلکه ضمن ستایش از اردوی روس، ذاکر از کثرت غنایم ابراز شادمانی می‌کند. از طرف دیگر ما با انبوهی از اشعار ذاکر مواجهیم که در ستایش حکومت روسیه، تزار، کارگزاران روسی و... سروده شده‌اند. هرچند روایت عمده محققان جمهوری آذربایجان این است که به علت جفای روس‌ها به ذاکر، نظر او نسبت به این حکومت استعماری تغییر کرده، اما اشعار قاسم‌بیگ این روایت را رد می‌کند. برای نمونه ذاکر در نامه‌ای به آخوندزاده، شعری با عنوان «فرزند عزیز» نگاشته و نسبت به حکومت روسیه و نقش بستگانش در جنگ نظر مثبتی ابراز کرده است (Məmmədov, 2005:353). موضوع این شعر جنگ ناپلئون سوم با روسیه [جنگ کریمه] است که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶م. رخ داد و ذاکر یک سال پس از پایان جنگ درگذشت، بخش‌هایی از آن سروده بدین قرار است:

نوشته‌ای که سپاهیان امپراتور (روسیه)

سحرگاهی از رود دانونب گذشتند

خداوند خود پناه آنان است

لشکر شهنشاه باید شهرگیر باشد

...

حملة کلاغ به شهباز چه تأثیری دارد

جای تولک و طرلان^۱ را بوف^۲ نمی‌گیرد

چند احمق سست‌بنیاد که به فکر اشتباه افتاده‌اند

باید آن‌ها تنبیه بی‌پایان شوند!

...

در قیل و قال نمی‌افتد کسی که عاقل باشد

۱. تولک و طرلان به پرنده‌هایی شکاری و چابک بسان شاهین و مانند آن اطلاق می‌شوند.

۲. نماد ترس و بزدلی در ادبیات عصر ذاکر.

خدا می‌داند که هر سه‌شان^۱ ظالم‌اند و زائل
 ایستادن و رویارویی با لشکر روس
 سر آه‌نین و جان پولادین می‌طلبند!
 عثمانی به خیال خام افتاده
 در این سوداست که کارش را سامان دهد
 بخت انگلیس به تیرگی گراییده
 بیگمان به قضای آسمانی گرفتار خواهند شد
 ...

به راستی که ناپلئون کوچک زود گمراه شد
 بی‌شک مانند عمویش مغلوب خواهد شد
 کسی که کاری فراتر از حد خود آغاز کند
 لابد به بلای ناگهانی مبتلا شود
 ...

سوار نظام قرا باغ آماده‌اند دسته‌به‌دسته
 نشانه‌گیری دقیق‌شان، مهارت به هم پیوسته
 در جنگ، یورش بر عثمانی برده
 باید صفوفشان را بهم بریزند
 دولت روس همچون دولت‌های دیگر نیست که
 هر کس و ناکس بر سریر حکمرانی آن جلوس کند
 پاشاها (عثمانی‌ها) را به زمین می‌زند همچو اشکیوس
 باید نابود کند آنان را مثل رستم دستان
 در پناه و حمایت دولت بلندپایه
 از هر خطری ایمن و آسوده‌ایم؛
 جان و مال در امن و امان است،

۱. امپراتوری عثمانی، فرانسه و انگلستان (بریتانیا).

شکرگزار این نعمت، مسلمان باید بود
 جهد کن تا بر دشمن پیروز شوی
 در روز نبرد، به گوشه خزیدن چگونه سزاوار است؟
 نوکر وفادار در راه آقا (تزار)
 باید سر دهد، سر گیرد و خون بریزد
 در سپاه باز هم از ما دلاورانی هستند،
 یکی نجفقلی،^۱ دیگری اسکندر،^۲
 هر یک در میدان نبرد مهارت نشان داده‌اند،
 باید از لطف شهنشاه بهره‌مند شوند

این ابیات علاوه بر بازتاب حمایت قلبی و جانبداری مطلق ذاکر از دولت تزاری و البته انتظار تفقد از سوی تزار، نظر بسیار تند او نسبت به دشمنان روسیه را نیز بازتاب می‌دهد. از جمله عداوت با عثمانی که در این ابیات انعکاس فوق‌العاده‌ای دارد، و نشان می‌دهد که اسطوره «ملت ترک» یا «توران‌گرایی» و امثال آن، نه تنها در آن برهه وجود خارجی نداشته، بلکه حالتی از تخاصم میان دست‌کم برخی از نخبگان از جمله ذاکر با دول متخاصم روسیه، نظیر عثمانی وجود داشته است. همچنین اسطوره‌ها و تمثیل‌های ذاکر در تاختن به عثمانی، شاهنامه‌ای و ایرانی است و از قهرمانان ترکان باستان یا حماسه‌هایی نظیر «دَدَقُورُود» نیز خبری نیست.

دومین آشتنگی که شاید پیچیده‌ترین مسائل مربوط به ذاکر پژوهی است، مواضع قاسم‌بیگ در نسبت با دین و علما است. از طرفی در اشعار ذاکر مواضع تندی نسبت به روحانیون (و افراد مذهبی) و برخی مناسک و سنت‌های دینی را شاهد هستیم، مانند: شعرهایی نظیر «در آشتنگی ولایت» (Məmmədov, 2005: 21)، «چشمانم به راه ماند»^۳ (ibid, 30)، «نقد زمانه» (ibid, 45)، «در باب ملأهای شوش» (ibid, 45) و... از طرف دیگر شاهد ستایش برخی از روحانیان و برخی از معارف شیعی نظیر نوحه‌سرایی برای حادثه کربلا هستیم. مانند: ستایش او در اشعار مختلف از شیخ‌الاسلام قفقاز آخوند احمد حسین‌زاده سالیانی (بن‌گرید به: رئیس‌نیا، ۱۳۷۴: ۸۸۰-۸۸۱) یا

۱. پسر قاسم‌بیگ.

۲. برادرزاده قاسم‌بیگ.

۳. خطاب به فتحعلی آخوندزاده.

نوحه‌های جانسوزی با مطلع «بو نه ماه دور کی حدن گنجیب اضطراب زینب/ فلک اؤزره ماه و مهری ائلدی کباب زینب» یا «آغلار بو گنجه ناقه اؤزره زار سکینه/ صحرايه سالوب شور جر سوار سکینه» (مجتهدزاده قراباغی، ۱۳۷۳: ۲۰۲-۲۰۴).

شاید موارد فوق چندان پیچیده به نظر نرسند، اما پیچیدگی این مسئله اینجاست که او در برخی مواقع روحانیونی را هجو می‌کند که یا به دنیاپرستی روی آورده‌اند و دچار فساد اخلاقی‌اند،^۱ و یا بر مسند قضاوت نشسته‌اند^۲ (که به همین خاطر لاجرم ارتباط فعالی با مراکز قدرت (روس‌ها) دارند)، همزمان او در رثای یکی از مهم‌ترین روحانیون حکومتی یعنی آخوند شیخ احمد حسین‌زاده سالیانی، شیخ‌الاسلام منصوب دولت تزاری سنگ تمام می‌گذارد. در واقع در برخی اشعار ذاکر هم روحانیون مورد هجو و هم روحانیون مورد ستایش‌اش کسانی بودند که به نحوی به حکومت روسیه نزدیک بودند.

برای درک ابعاد گزاره فوق باید در نظر داشته باشیم که روحانیونی که فریفته دنیاطلبی و مفاسد اخلاقی نبودند در میدان جهاد و تبلیغ علیه روسیه حضور فعال داشتند. در شمال قفقاز مهم‌ترین جنبش مقاومت اسلامی توسط علمای جنبش مریدیه از ۱۷۷۵م./۱۱۵۴ش. در جریان بوده و از ۱۸۳۴م./۱۲۱۳ش. به بعد توسط شیخ شامل داغستانی به جنبشی فراگیر برای مبارزه علیه توسعه‌طلبی روسیه تبدیل شده بود یا در جنوب قفقاز قیام قوبا (قبه) (۱۸۳۷م./۱۲۱۶ش.)، قیام شکی (۱۸۳۸م./۱۲۱۷ش.) قیام لنکران (۱۸۳۱م./۱۲۱۰ش.) با حضور پررنگ روحانیون^۳ ضربات سختی بر قوای روس وارد آورد، اما علمای درباری نظیر آخوند احمد حسین‌زاده سالیانی در جهت سرکوب این روحانیون نهایت تلاش خود را به کار بستند. شیخ‌الاسلام احمد حسین‌زاده اعتراضات و قیام‌هایی که در نقاط مختلف جنوب قفقاز رخ می‌داد را دریچه‌ای برای گسترش مریدیسم می‌دانست (Məmmədli, 2005: 88). شیخ احمد سالیانی در گزارش‌های خود خواستار مجازات شورشیانی نظیر شیخ حاجی علی‌بابا اهل شماخی، عبدالافندی اهل شماخی،

۱. مانند شعر «در آشفته‌گی ولایت».

۲. مانند شعر «قاضی قراباغ» که ذاکر به طعنه می‌گوید که این قاضی‌ها از کجا پیدا شدند که خلق را به فساد انداختند، یکی می‌گوید مجتهدم و دیگری می‌گوید قاضی مسلمانم:

Haradan gəldi bular, eylədilər xəlqi xərab / biri der müctəhidəm, biri müsəlman qazi

در ادامه ذاکر می‌گوید که هر الف‌بچه معممی خود را قاضی نامیده ...

۳. برای مثال در لنکران مقاومت آیت‌الله میرزا احمد مجتهد لنکرانی و شیخ عبدالله کلوزی لنکرانی از جمله اقدامات صریح روحانیون در مخالفت با حکومت تزاری بوده است (بنگرید به: مولایی، ۱۳۹۱).

محمود افندی اهل قوبا (قبه)، شیخ محمدنبی داغستانی و صد نفر از هوادارانش، محمودبابا اهل کُردمیر^۱ و مریدانش و شمار بسیاری دیگر بود (ibid). روحانیونی که دنیاطلب نبوده و به مفاسد اخلاقی و مالی گرفتار نبودند، تحت فشار قرار گرفته و هجرت می‌کردند و یا توسط حکومت دستگیر، و یا کشته می‌شدند. برای مثال موتالیموف می‌نویسد: «[روس‌ها] روحانیونی که در میان مردم محبوبیت، نفوذ و احترام داشتند را اعدام کردند. پس از حذف افراد شایسته، برای دلسرد کردن مردم از دین و فاصله‌اندازی بین آنها و دین، افراد بی‌کفایت، نادان و فاسد را به کار گماشتند. آن‌ها هر کاری که لازم بود انجام دادند تا سواد دینی کاهش یابد، اقتدار دین از بین برود و قدرت اقتصادی روحانیون کم شود. به‌جای علمای فاضل و واقعی، افراد ناصالح که در مراکز دینی روسیه تزاری آموزش‌دیده بودند، به‌عنوان نماینده استخدام شدند. در این چارچوب، به علمای برجسته آذربایجان (جنوب قفقاز) حق حیات داده نشد» (Mutallimov:2019:87).

درحالی‌که ذاکر از فساد و بی‌عملی روحانیون سخن می‌راند و آنان را نقد و هجو می‌کند، اما در اشعار او خبری از اعتراض نسبت به سرکوب و کشتار و تبعید علمای آزاده و پای‌بند اصول نیست و خود ذاکر چنانکه توضیح داده شد از سرکوب آن‌ها مانند شیخ سرکرده قیام لزگی‌ها ابراز خرسندی کرده است. این مسئله نیز آشفتگی مهمی است که در آثار قاسم‌بیگ وجود دارد. همچنین برخی دیگر از اشعار انتقادی ذاکر نسبت به روحانیون، معطوف به مجادله طولانی آنان بین خودشان و تکفیر یکدیگر است. برای مثال در شعر «هجو ملاهای اصولی و شیخی» بعد از یک نقد طولانی، از غوغا و هرج‌ومرج هر دو نحله شکایت می‌کند. در این بین عقاید شیخی‌ها را بیشتر هجو می‌کند، اما نقد او بیشتر ناظر بر الوهی‌سازی جایگاه ائمه (و تصوف نظری^۲) و مخالفت با طریقت درویشی (و تصوف عملی) است. ذاکر با اینکه از غلو جایگاه ائمه شاکی است، اما شعر خود را چنین پایان می‌دهد:

ذاکر روسیاهم، گرچه گناهم زیاد است / ولی در دستانم، دامان آل نبی^(ع) است.^۳

گفتنی است که ذاکر به‌رغم نقد تفکر شیخی در باب جایگاه ائمه، به مسئله شفاعت نیز

1. Kürdämîr

۲. علت استفاده از عبارت تصوف به جای عرفان، تمایزگذاری میان عرفان طریقت شیخی با عرفان عرفای شیعی است. سلسله عرفای شیخی‌مسلك به‌طرز شایان توجهی با بابیت و در ادامه بهائیت ممزوج شدند. به‌دلیل اینکه ذاکر از حافظ، سعدی، جامی و خاقانی (به غلط) به‌عنوان افراد مهم یا مشایخ این طریقت نام می‌برد، می‌توان حدس زد که او پیرو مشرب اخباری است. چرا که در شعر «اصولی و شیخی»، طریقت اصولی «دیگری» ذاکر است.

3. Zakiri-rusiyəhəm gərçi günahım çoxdur / var dəstimdə, vəli, Ali-Nəbi damani.

می‌پردازد، و موضع او مانند عمده روشنفکران نسل بعد نیست که تحت تأثیر اندیشه‌های بهائیت، اهل تسنن و مدرنیسم فرهنگی، به این مقوله سخت تاخته‌اند. برای مثال او در شعر: «ای نبی مرسل، ای معدن کرم / ذاکرم، از تو شفاعت می‌طلبم / عمل صالحی ندارم، در آن وقت (قیامت) چه کار کنم؟ / گویند که این (طلب شفاعت) توشه سفر است برای من» اعتقاد قلبی خود را به شفاعت نشان می‌دهد.

۶. نتیجه

در پایان باید اشاره کرد که ذاکر یک چهره ژانوسی^۲ در قرن نوزدهم است. از طرفی فرهنگ ایرانی-اسلامی در زبان و افکارش عمیقاً ریشه دارد و از طرف دیگر روسیه‌ستایی و نزدیکی وی به روشنفکران متجدد غرب گرا او را دچار بی‌جاسازی هویتی کرده است. درحالی‌که از آغازگران جریانی نو در ادب ترکی آذری است، اما در تمثیلات یا اندرزهای اخلاقی‌اش، ارزش‌های سنتی جایگاه ویژه‌ای دارد. ذاکر در شرایطی که دلبسته معارف شیعی است، اما بنای چند عادت بحث‌برانگیز را در ادبیات مسلمانان جنوب قفقاز پی‌می‌ریزد که مهم‌ترین آنان سنت روسوفیلی و هجو علمای دینی است. این دو مقوله به‌طور شگفت‌انگیزی به دال مرکزی روشنفکران و نخبگان مسلمان جنوب قفقاز در سال‌های بعد بدل می‌شوند و جهت‌گیری هویتی و فرهنگی مردم منطقه را دچار تغییرات مهمی می‌کنند. در پایان باید ذکر کرد که گویی احوال ذاکر عصاره افکار و کنش‌های خاندان جوانشیر بوده است. تنش و سیالیتی که در کنش ابراهیم خلیل‌بیگ و مهدی‌قلی‌بیگ در رابطه با ایران و در سوی دیگر میل و سرخوردگی و نافرجامی که در گرایش آنها به روسیه دیده می‌شود، کمابیش در آثار ذاکر نیز متجلی است، و البته که در نهایت انتخاب جوانشیرها (چه ذاکر و چه خان‌های این خاندان)، چه از سر محاسبه و چه اجبار، روسیه بود.

1. Ey Nəbiyyə-Mürsəl, ey kani-kəram, / Zakirəm, şəfaət səndən istəyəm. / Bir əməlim yoxdur, onda neylərəm / Deyələr tuşeyi-səfərdir mənə.

۲. وجه تشبیه ذاکر به ژانوس، الهه رومی، این است، که پس از ذاکر عملاً ادبیات ترکی آذربایجانی جنوب قفقاز به مسیر تازه‌ای وارد می‌شود، مسیری که از جهت اسلوب و از جهت محتوا به‌دنبال طرح جدیدی است، این نوآوری با تمام تلاش برای ایجاد یک امر جدید، کماکان وابسته و متصل به امر قدیم و سنتی است. بنابراین گویا ذاکر به‌مانند ژانوس به آینده و گذشته می‌نگرد و گذرگاهی است، میان امر جدید و امر قدیم.

۷. منابع و مآخذ

- احمدی، حسین (۱۳۸۴)، سه رساله درباره قفقاز؛ حکومت پناه‌خان و ابراهیم‌خان در ولایت قره‌باغ نوشته رضاقلی‌بیگ، وقفنامه گوهرآغا (دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر، تاریخ خانات شکی نوشته کریم‌آقا فاتح)، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- انوشه، حسن (۱۳۸۲)، دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در قفقاز، جلد ۵، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آبراهام کرتاسی (۱۴۰۳)، تاریخ من و نادر، شاه ایران، وقایع‌نامه آبراهام کرتی، ترجمه از متن اصلی قرن هجده با تعلیقات و حواشی جورج بورنوتیان. ترجمه فارسی فاطمه اروجی. تهران: طهوری.
- آقابرگ طهرانی، محمدحسن (۱۴۰۳ ق)، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، گردآورنده احمد حسینی اشکوری، بیروت: دارالأضواء.
- باغبان کریمی، محمدرضا (۱۳۸۴)، تاریخ ادبیات آذربایجان؛ دوره شش جلدی، جلد ۲، زنجان: موسسه فرهنگی هنری بکتارصد.
- بصیرت‌منش، حمید؛ عظیمی دولت‌آبادی، امیر؛ محمودی‌کیا، محمد؛ دشتبانی، داود (پاییز ۱۴۰۳)، «سیاست دینی اتحاد جماهیر شوروی در قبال مردم مسلمان جمهوری آذربایجان»، نشریه مطالعات تاریخ اسلام، سال شانزدهم، شماره ۶۲، صص ۷-۲۸.
- بلیکی، نورمن (۱۴۰۰)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- تربیت، محمدعلی (۱۳۷۸)، دانشمندان آذربایجان، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جعفرنیا، فاطمه و محمد عزیزنژاد (بهار ۱۴۰۰)، «نقش و جایگاه کلبعلی‌خان کنگرلو نججویی در جنگ‌های دوره اول ایران و روس»، نشریه مطالعات تاریخ اسلام، سال شانزدهم، شماره ۶۰، صص ۸۳-۱۰۸.
- جوانشیر قراباغی، جمال (۱۳۸۲)، تاریخ قراباغ، مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- جوانشیر، یاسمن؛ صدری، منیژه؛ حسن‌زاده، اسماعیل؛ احمدی، حسین (تابستان ۱۴۰۰)، «نقش بانوان جوانشیری در قراباغ در دربار فتحعلیشاه قاجاری»، نشریه مطالعات تاریخ اسلام، سال سیزدهم، شماره ۴۹، صص ۵۳-۷۶.
- خیام‌پور (تاهباززاده)، عبدالرسول (۱۳۶۸)، فرهنگ سخنوران (أ-س)، تهران: انتشارات طلایه.
- دولت‌آبادی، عزیز (۱۳۷۰)، سرانیدگان شعر پارسی در قفقاز، تهران: انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمد افشار یزدی.
- رافی (هاکوپ ملیک هاکیوپیان) (۱۳۸۴)، ملوک خمسه؛ قره‌باغ و پنج ملیک ارمنی آن از فروپاشی صفویه تا جنگ‌های ایران و روس، ترجمه آرا دراستپانیان، تهران: پردیس دانش.

- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۵)، *آذربایجان و آران*، تهران: هزار کرمان.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۷۴)، *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، تبریز: انتشارات ستوده.
- زارع شاهمرسی، پرویز (۱۳۸۹)، *قره‌باغ نامه*، تهران: نشر شیرازه.
- زهتابی، محمدتقی (۱۳۷۰)، *زبان آذری ادبی معاصر*، تبریز: انتشارات نوبل.
- قدسی بادکوبی (باکیخانوف)، عباسقلی بن محمد (۱۳۸۳)، *گلستان ارم: تاریخ شیروان و داغستان، از آغاز تا جنگ‌های ایران و روس*، تهران: ققنوس.
- قراباغی، میرزایوسف (۱۳۹۰)، *تاریخ صافی: تاریخ قراباغ از ابتدا تا دوره دوم جنگ‌های روس و ایران*، به‌کوشش حسین احمدی، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- مجتهدزاده قره‌باغی، میرزا صدرا (۱۳۷۰)، *ریاض‌العاشقین*، تدوین یحیی خان محمد آذری، تهران: نشر آفرینش.
- مرشدلو، جواد (پاییز و زمستان ۱۳۹۹)، «از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز با تمرکز بر شوشی»، *نشریه تحقیقات تاریخ اجتماعی*، سال دهم، شماره ۲، صص ۲۰۳-۲۳۲.
- مرشدلو، جواد (پاییز ۱۳۹۴)، «استعمار روسی و اسلام شیعی: سیاست روسیه تزاری در قبال شیعیان در نخستین سال‌های اشغال قفقاز (۱۸۵۰-۱۸۱۳م)»، *نشریه مطالعات تاریخ اسلام*، سال هفتم، شماره ۲۶، صص ۱۲۷-۱۵۰.
- مولایی، عادل (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، «دو قرن مقاومت عالمان دینی قفقاز در برابر کفر و الحاد و دیکتاتوری»، *تاریخ در آینه پژوهش*، سال نهم، شماره ۱، صفحه ۱۰۱-۱۲۱.
- هیئت، جواد (۱۳۷۶)، «آذربایجان ادبیات تاریکینه بیرباخیش»، تهران: وارلیق.
- هیئت، جواد (۱۳۸۰)، «سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی»، تهران: نشر پیکان.
- یکنایی، مجید (مهر و آبان ۱۳۵۷)، «قراباغ و قلعه شوشی»، *نشریه بررسی‌های تاریخی*، سال سیزدهم، شماره ۴، صص ۲۷۳-۳۰۰.

- Cavadova, Təranə (2022). *QASIM BƏY ZAKİRİN ƏSƏRLƏRİNİN TƏDQIQI VƏ NƏŞRİ TARİXİNDƏN*, Filologiya və Sənətsünaslıq, No 2
- Ələkbərli, Faiq (2018). *AZƏRBAYCAN TÜRK FƏLSƏFİ VƏ İCTİMAİ FİKİR TARİXİ (XIX-XX ƏSRLƏR) I HISSƏ*, Bakı, Elm və təhsil
- Hüseynov, Süleyman (2010). *QASIM BƏY ZAKİR (1784-1857)*, Bakı, Yazıçı nəşriyyatı
- Xudiyev, Nizami (1997). *AZƏRBAYCAN ƏDƏBİ DİLİ TARİXİ*, Ankara
- İsmayılova, Əfsanə. (2021). *XIX ƏSR AZƏRBAYCAN MƏSNƏVİ YARADICILIĞINDA QASIM BƏY ZAKİR TƏMSİLLƏRİNİN MÖVQEYİ*. Orta Doğu Ve Orta Asya-Kafkaslar Araştırma Ve Uygulama Merkezi Dergisi, 1(2).
- Kərimov, Rəqub (2013). *Qasım bəy Zakir və müasirləri*, Bakı Elm və təhsil
- Köçərli, Firidun (2005). *AZƏRBAYCAN ƏDƏBİYYATI. iki cildə. I cild*, Bakı, AVRASIYA press

- Məmmədli, Hüseynqulu Məhəmməd oğlu (2005). “Qafqazda İslam və şeyxülislamırlar”, baki, MBM.
- Məmmədli, Ruhiyyə (2014). *ÖLMƏZ ƏSƏRLƏRİ İLƏ ÖLÜMSÜZLÜK ZİRVƏSİNİ FƏTH EDƏN SÖZ SƏRRAFI QASIM BƏY ZAKİR*, F. KÖÇƏRLİ ADINA RESPUBLİKA UŞAQ KİTABXANASI ELMİ-METODİKA ŞÖBƏSİ, https://www.clb.az/files/mv/qasim_bey_zakir.pdf
- Məmmədov, Kamran (2005). *QASIM BƏY ZAKİR: Seçilmiş Əsərləri*, Baki, AVRASIYA press.
- Mutallimov, Dadash, (2019). “AZERBAYCAN'IN OSMANLI, RUSYA VE İRAN İLE DİNİ İLİŞKİLERİ (XIX. YÜZYIL)” Doktora Tezi, Bursa Uludağ Üniversitesi.

List of sources with English handwriting

- Abraham of Crete (Abraham Kretatsi) (2024). *History of me and Nader, Shah of Iran [Chronicle of Abraham of Crete, Translated from the 18th-Century Original Text with Annotations and Commentary by George Bournoutian]*. Translated into Persian by Fatemeh Orouji. Tehran:Tahuri. **[in Persian]**
- Aḥmadi, Hossein (2005). *Three Treatises on the Caucasus [written by Karim Agha Fateh]*. Tehran: Institute for Contemporary Iranian History Studies. **[in Persian]**
- Agha Bozorg al-Tehrani, Mohammad Hasan (1983). *Al-Dhari'ah ela tasanif al-Shi'ah [The Means to Shia Writings]*. Compiled by Ahmad al-Husayni al-Ashkuri. Beirut: Dar al-Adwa'. **[in Arabic]**
- Anusheh, Hasan (2003). *Encyclopedia of Persian Literature; Persian Literature in the Caucasus*, Volume 5, Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance. **[in Persian]**
- Baghaban Karimi, Mohammad Reza (2005). *History of Azerbaijani Literature; A Six-Volume Series*, Volume 2. Zanjan: Yekta Rasad. **[in Persian]**
- Basiratmanesh, Hamid; Azimi Dolatabadi, Amir; Mahmoudikia, Mohammad; Dashtbani, Davoud (Autumn 2024). “The Religious Policy of the Union of Soviet Socialist Republics towards the Muslim People of the Republic of Azerbaijan”. A Quarterly Journal of Historical Studies of Islam, Vol. 16, No. 62, pp. 7-28. doi: 10.22116/62.6. **[in Persian]**
- Blaikie, Norman (2021). *Designing Social Research: The Logic of Anticipation*. Translated by Hasan Chavushiyani. Tehran: Ney. **[in Persian]**
- Dawlatabadi, Aziz (1991). *Composers of Persian Poetry in the Caucasus*. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Publications **[in Persian]**
- Heyat, Javad (1997). *A Look at the History of Azerbaijani Literature*. Tehran: Varliq. **[in Persian and Azeri Turkish]**
- Heyat, Javad (2001). *A Journey Through the History of the Turkish Language and its Dialects*. Tehran: Peykan. **[in Persian]**
- Jafarniya, Fatemeh; Aziznejad, Mohammad (Spring 2024). “The Role and Position of Kalb'AlīKhan Kangarloo Nakhjavani in the First Round of Iranian-Russian Wars in the Caucasus”, A Quarterly Journal of Historical Studies of Islam, Vol. 16, No. 60, pp. 83-108. doi:

- 10.61186/pte.16.60.1. **[in Persian]**
- Javanshir Qarabaghi, Jamal (2003). *History of Karabakh*. Introduction, correction, and annotation by Hossein Ahmadi. Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Printing and Publications Center. **[in Persian]**
 - Javanshir, Yasaman; Sadri, Manizheh; Hassanzadeh, Ismail; Ahmadi, Hossein (Summer 2021). “The Role of Qarabagh Javanshiri Women in the Court of Fath Ali Shah in Qajar Era”, *A Quarterly Journal of Historical Studies of Islam*, Vol. 13, No. 49, pp. 53-76. DOR: 20.1001.1.22286713.1400.13.49.1.6. **[in Persian]**
 - Khayyampour (Tahbaz zadah), Abd al-Rasoul (1989). *Farhang-i Sokhanvaran (A-S) [Dictionary of Orators (A-S)]*. Tehran: Talayeh. **[in Persian]**
 - Qarabaghi, Mirza Yusuf (2011). *Tarikh-e Safi; History of Karabakh from the Beginning to the Second Period of the Russo-Iranian Wars*. Edited by Hossein Ahmadi. Tehran: Institute For Iranian Contemporary Historical Studies. **[in Persian]**
 - Qodsi Badkubi (Bakikhanov), Abbas Qoli ibn Mohammad (2004). *Golestan e Eram; History of Shirvan and Dagestan, from the Beginning to the Russo-Iranian Wars*. Tehran: Qoqnus. **[in Persian]**
 - Morshedloo, Javad (2020-2021). “From a Fortress to a Town: The Formation of Shushi as an Example of South Caucasian Urban Life”, *Social History Studies*, Vol. 10, No. 1, pp. 189-219. doi: 10.30465/shc.2021.34535.2188. **[in Persian]**
 - Mojtahedzadeh Qarabaghi, Mirza Sadra (1991). *Riyaz al-‘Asheqin [The Gardens of the Lovers]*. Edited by Yahya Khan-Muhammad Azari. Tehran: Afarinesh. **[in Persian]**
 - Molaie, Adel (2012). “Two Centuries of Resistance by the Caucasian Religious Ulama Against Atheism and Dictatorship”. *Tarikh dar Ayeneh-ye Pazhuheh*, 19(1): 101-121. **[in Persian]**
 - Raffi (Hakob Melik-Hakobyan) (2005). *Five Armenian Melikdoms (Principalities of Khamsa)*. Translated by Ara Der Stepanian. Tehran: Pardis-e Danesh. **[in Persian]**
 - Raeisnia, Rahim (1995). “Iran and the Ottoman Empire on the Threshold of the Twentieth Century”, Tabriz: Sotoudeh. **[in Persian]**
 - Reza, Enayatollah (2006). *Azerbaijan and Aran (Albania of Caucasus)*. Tehran: Hazar e Kerman. **[in Persian]**
 - Tarbiat, Mohammad Ali (1999). *The Scholars of Azerbaijan*. Edited by Gholamreza Tabatabaei Majd. Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance. **[in Persian]**
 - Yektaei, Majid (1978). “Karabakh and the Shushi Fortress”, *Nashriyeh Barrasiha-ye Tarikhi (Journal of Historical Studies)*, 13(4): 273-300. **[in Persian]**
 - Zehtabi, Mohammad Taqi (1991). *Contemporary Literary Azeri Language*. Tabriz: Nobel. **[in Persian]**
 - Zare’ Shahmorsi, Parviz (2008). *Qarahbagh nameh [The Book of Karabakh]*. Tehran: Shirazeh. **[in Persian]**